

عرفان از دیدگاه اسلام

استاد محمد تقی جعفری

فوق شادیاها و اندوه‌های معمولی قرار می‌دهد. روز و شب با دیدن صیاد مستم در قفس بس که مستم نیست معلومم که هستم در قفس این گسترش و اشراف من، مختص دیگری دارد که بدون آن، حتی آن دو راه (شکوه جمال هستی و جلال قانونمندی هستی) نیز سالک را به مقصد نمی‌رساند. این مختص عبارت است از یقین انسان به اینکه این دنیا میدانی است برای تکاپو و مسابقه در خیرات. فقط با این دید عرفانی است که می‌توان گفت: «ما نه جهان هستی را از مدّ خود بالاتر می‌بریم و نه العیاذ بالله خدا را از مقام شامخ ربوبی خود تنزل می‌دهیم که آن دو را در فضایی از ذهن متحد سازیم.»

عرفان اسلامی و کار

اساسی‌ترین مختص زندگانی عرفانی (که مطابق آیه شریفه فوق از آن خداست) کار و تلاش پیگیر در این دنیا است که میدانی برای مسابقه در خیرات است. «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَخِيرُوا الْخَيْرَاتِ (البقره آیه ۲۴۸) (و برای هرکسی طریقی یا هدفی است که روی او به سوی آن است و شما برای خیرات مسابقه کنید).

از دیدگاه عرفان مثبت، رکود و جمود انسانی در این دنیا از نظر ارزش بدتر از نیستی است و بیرون از منطقه ارزشهاست و اینکه بعضی از شعرا می‌گویند:

موجیم که آرامش ما در عدم ماست

ما زنده‌انیم که آرام نگیریم

اگر منظورشان این است که حیات ما و جان ما در زمینه تلاش و تکاپوست، لذا اگر از تلاش و تکاپو بازمانیم، زمینه حیات ما و جان ما نابود گشته است، مطلبی بسیار متین است، زیرا:

گرچه رخنه نیست در عالم پدید

خیره یوسف‌وار می‌باید دوید

خداوند عزّ وجل فرموده است: «يَسْتَأْذِنُ فِى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ» (الرحمان، آیه

معمولاً شیوه‌های تفکر و مکتبهای بشری، عرفان را یک پدیده تفکیک شده از متن حیات طبیعی انسانها تلقی کرده و آن را فقط به عنوان ظریف‌ترین رابطه بین انسان و حق و حقیقت تلقی می‌کنند و در نتیجه عرفان، کارایی خود را در عرصه هستی از دست می‌دهد؛ در صورتی که در عرفان اسلامی همه شئون مادی و غیرمادی انسان در ارتباطات چهارگانه ارتباط انسان با خویشتن، ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با جهان هستی و ارتباط انسان با هم‌نوعان خود، در نظر گرفته شده است که در این مقاله پنج مورد از آن مورد بررسی قرار گرفته است.

عرفان اسلامی و جهان هستی^۱

جهان هستی از سه طریق انسان عارف را به ملکوت خود رهنمون می‌گردد و در پرتو اشعه ملکوتی که بر جهان هستی می‌تابد، به بارگاه ربوبی رهسپار می‌نماید. این سه طریق عبارتند از:

۱- شکوه جمال هستی

۲- جلال قانونمندی هستی

۳- احساس حیات در عالم طبیعت

برای آشنایی با هر سه طریق، گسترش و اشرافی از «من آدمی» لازم است که هرگونه ابهام را از دیدگاه وی برطرف سازد. دریافت شکوه جمال و عظمت جلال هستی چنان انبساطی در روح انسانی ایجاد می‌کند که آشنایی با خویشتن پس از گم کردن آن. این انبساط بدان جهت که ناشی از برقرار گشتن ارتباط صحیح با خدا و خویشتن است، لذا سرور و انبساط آن، هرگز آوده به انقباض و اندوه فقدان نمی‌گردد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(سعدی)

با همین اشراف و گسترش درونی است که نمایش قفس‌گونگی عالم هستی از دیدگاه عارف محو می‌شود و فروغ الهی که از پشت پرده بر آن می‌تابد، او را در ابتهاج

۳۹) (هر چه که در آسمانها و زمین است فیض هستی خود را از او مستثنت می‌نماید. او هر روز در کاری است) «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ (الانشقاق، آیه ۶) (ای انسان، تو در نهایت تلاش و تکاپو به دیدار خدایت نائل خواهی آمد) «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَىٰ» (النجم، آیه ۳۹ و ۴۰). (و قطعی است که برای انسان هیچ چیزی وجود ندارد، مگر کوششی که انجام داده و قطعاً کوششی او به زودی دیده خواهد شد).

پس در عرفان مثبت است که انسان عارف در عین برقرار کردن ارتباط تکاملی با خدا، از گنج گرانمایه وجود خود برخوردار می‌گردد. این گنج بی‌ظنیر و این سرمایه آگهی فقط با کوشش و تلاش در تنظیم و اصلاح موقعیت مادی و معنوی قابل بهره‌برداری می‌گردد؛ اعم از تنظیم و اصلاح موقعیت خود و دیگر افراد نوع انسانی که همگی نهالهای باغ خداوندی هستند. این عرفان، پرداختن به مرهم گذاشتن بر زخم یک انسان مجروح را همانند ذکر «یا حی» و یا در تاریکیهای شب تلقی می‌کند. آری، انسان عارف قرارداددن یک پیچ و یا مهره را در جایگاه مناسب خود در ماشین مفید به زندگی بشر، مانند شخم کردن زمین برای کشت مواد ضروری حیات، همانند خم شدن بر روی آزمایشگاهها برای دقت و بررسی اجزاء و روابط موجودات طبیعی، مانند نگاههای مقدس دانش‌آموز و دانشجو و هر دانش‌پژوهی به دهان و صورت معلمان و مربیان، چونان عبادت در مساجد می‌داند که ارتباط مستقیم با خدا را بیان می‌کند.^۲

ولی اگر مقصود از این بیت:

موجیم که آرامش ما در عدم ماست
ما زنده‌آئیم که آرام نگیریم

آرامش و رکود مطلق در زندگی باشد که مساری عدم است، پذیرش آن بسیار دشوار است زیرا، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، نیستی بیرون از منطقه ارزشهاست، در صورتی که موجودی که از مسیر قانونی خود منحرف گردد، در منطقه زشتیها قرار می‌گیرد. انسانی که می‌داند وجودش وابسته‌خدايي است که او خود در هر لحظه درکاری است، چنین انسانی نمی‌تواند حتی یک لحظه هم از تأثیر و تأثر مثبت با جهان هستی که نتیجه‌اش همان گسترش و اشراف «من» انسان عارف بر جهان است، آرامش بگیرد. با نظر به اصل وابستگی آدمی به خداوند فعال و فیاض مطلق و قراردونده نظم هستی بر مبنای کار، معلوم می‌شود که کار و حرکت در تحقق بخشیدن به

هدف اعلاي آفرینش، نقش اساسی را داراست. بنابراین، کسی که بخواهد «من» او از مسیر عرفان مثنی بر جهان هستی، گسترش و اشراف پیدا کند و در شعاع جاذبه کمال مطلق قرار بگیرد، حتماً باید یک لحظه هم از تلاش و کوشش باز نماند. آخرین سخن حکیم متأله و عارف ربانی، استاد الاساتید اینجانب مرحوم شیخ مرتضی طالقانی روز پیش از وفاتش به اینجانب، بیت زیر بود:

تا رسد دستت به خود شو کارگر

چون فنی از کار خواهی. زد به سر

مولوی درباره کار هم مانند دیگر موارد، سخن را به حد نصاب رسانده و می‌گوید:

گفت شه حکمت در اظهار جهان

آنکه دانسته، برون آید عیان

آنچه می‌دانست تا پیدا نکرد

بر جهان نهاد رنج طلق و درد

یک زمان بیکار نتوانی نشست

تا بدی یا نیکی از تو بخت

این تقاضاهای کار از بهر آن

شد موکل تا شود سرت عیان

ورنه کی گیرد گلابه تن قرار

چون ضمیرت می‌کشد آن را به کار

تاسه تو آن کشش را شد نشان

هست بیکاری چو جان‌کندن عیان

این جهان و آن جهان زاید ابد

هر سبب مادر اثر از وی ولد

چون اثر زایید آن هم شد سبب

تا بزایید او اثرهای عجب

این سببها نسل به نسل است لیک

دیده‌ای باید منور نیک نیک

کل یوم هو فی شأن بخوان

مرو را بیکار و بی‌فعلی مدان

کمترین کارش به هر روز آن بود

کاو سه لشکر را روانه می‌کند

لشکری ز اصلاص سوی امهات

بهر آن تا در رحم روید نبات

لشکری ز ارحام سوی خاکدان

تا ز نر و ماده پر گردد جهان

لشکری از خاکدان سوی اجل

تا ببیند هر کسی عکس‌العمل

باز بی‌شک بیش از آنها می‌رسد

آنچه از حق سوی جانها می‌رسد

آنچه از جانها به دلها می‌رسد
آنچه از دلها به گلها می‌رسد
اینت لشکرهای حق بی‌حد و مر
بهر این فرمود ذکری للبشر

البته منظور مولوی از فعالیت خداوندی در جریان خلقت انسان بیان مصداق است. این معنی از مصرع اول بیت دوم (کمترین کارش بهر روز آن بود) با کمال وضوح به دست می‌آید.

عرفان اسلامی و قدرت

اگر انسانها به آن حد از بلوغ و رشد نرسند که از دیدگاه عرفان مثبت به قدرت بنگرند، هرگز نخواهند توانست قدرت و کاربرد آن را در مسیر «حیات معقول» انسانها به کار ببندازند. قدرت و مقتدر از صفات ذاتی خداوندی است. بنابراین، شناخت صحیح قدرت و قوه شناخت صفتی از صفات ذاتی ربوبی است و کاربرد صحیح آن در پیشبرد کمال انسانی در مسیر «حیات معقول»، برخورداری ضروری از تجلیات آن صفت مقدس الهی است. قدرت عامل اساسی گسترش و اشرف من انسانی بر جهان هستی است و مقدس‌ترین تجلی قدرت، در مهار کردن و تعدیل و تنظیم قدرت است در مسیر جاذبه کمال.^۳ به همین جهت است که می‌گوییم: ناتوانترین انسانها آن قدرتمند است که از مهار کردن و تعدیل و تنظیم قدرت در تحصیل آرمانهای اعلای انسانی عاجز بماند، اگرچه تمامی نیروهای کیهان بزرگ را در اختیار داشته باشد. قدرت از دیدگاه عرفان مثبت هرگز خود را در مقابل حق قرار نمی‌دهد زیرا ذات قدرت، حق است و نمی‌تواند دارای هویتی باطل باشد. آنچه هست این است که همواره حمایت‌گران باطل هستند که قدرت را به دست گرفته و آن را در از بین بردن حمایت‌گران حق و حقیقت بکار می‌برند. قدرت که از مقدس‌ترین تجلیات صفت «قوی» و «مقتدر» خداوندی می‌باشد، اگر در موردی برای ضربه زدن و از پای درآوردن استفاده شود، فقط برای از پای درآوردن درندگان انسان‌نما تجویز شده است که مختل‌کننده حیات و جانهای آدمیان می‌باشد. «و أَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال آیه ۶۰) - و برای آنان هر چه بتوانید قوت و «قدرت» آماده کنید. این تجلی مقدس قدرت الهی در دست امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود که هرگز جز در راه احیای حق و محو کردن باطل بکار نیفتاد. آری، در آن هنگام که قدرت نمونه‌ای از تجلی صفت قادر و قوی بودن خداوندی باشد، علی مرتضی، زمامدار

کشورهای متعددی از دنیای آن روز است و حیدر کرار است و حیدر کرار اسدالله است و اسدالله ممسوس فی ذات‌الله. در همان حال که امیرالمؤمنین (ع) شجاعترین و سلحشورترین انسان بود، شیر خدا و نه عکس شیری که بر پرده‌های منقوش شود که با کمترین هوایی به حرکت درآید. این شیر خدا همان ممسوس فی ذات‌الله است که پیامبر اکرم (ص) درباره امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ»^۴ به علی ناسزا نگوئید، زیرا او شیفته و بی‌قرار درباره ذات خداوندی است و آیه «وَأَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» و برای آنان هر چه بتوانید قوت و «قدرت» آماده کنید. برای عارف حقیقی همان آهنگ حیات‌بخش را دارد که آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (فجر آیه ۲۷ و ۲۸) ای نفس که به مقام والای آرامش رسیده‌ای، برگرد به بیوی پروردگارت در حالی که تو از او خشنود و او از تو راضی است این است همان معنای بسیار شگفت‌انگیز هماهنگی عرفان با قدرت یا فرورفتن عارف در قدرت الهی که در شرح اشارات ابن‌سینا می‌گوید: «إِنَّ الْعَارِفَ إِذَا انْقَطَعَ عَنْ نَفْسِهِ وَأَصْلَبَ بِالْحَقِّ كُلَّ قَدْرَةٍ مُسْتَعْرَوةٍ فِي قُدْرَتِهِ الْمُتَعَلِّقَةَ بِجَمِيعِ الْمَقْدُورَاتِ»^۵ در آن هنگام که عارف از خودش بریده شد و به حق پیوست، هر قدرتی را در قدرت خداوندی می‌بیند که متعلق است بر همه مقدرات. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَيُؤْتِيهِمْ وَأَجِدَا وَهُمْ... طِلَاحَ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالِئْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ سُوِّغَدَ بِهِ خِدا، اگر من به تنهایی با همه دشمنانم که از کثرت روی زمین را پر کرده باشند رویاروی شوم، هرگز از آنها روی گردان نمی‌شوم. (نهج‌البلاغه، نامه شماره ۶۲)

قدرت علمی و معرفتی گاهی به درجه‌ای می‌رسد که شخص عالم بزرگترین موضوعات و قوانین حاکم در هستی را بسیار ناچیز می‌بیند. نه اینکه موضوعات و قوانین حاکم بر هستی ناچیز باشند، بلکه این «من» است که به واسطه گسترش و اشرف بر هستی، با اینکه جزئی از هستی است، گام فراسوی آنها نهاده و از بالا به آنها می‌نگرد. اگر برای کسی درک اینگونه اشرف بر هستی از انبیا عظام و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام مشکل بوده باشد، می‌تواند مراجعه کند به طرز گسترش و اشرف قدرت معرفتی جلال‌الدین مولوی بر حقایق عالم هستی. با اینکه این شخصیت یکی از پیروان و عاشقان رسول خدا و امیرالمؤمنین (ع) است و به خوش‌چینی خود از خرمن بیکران معرفت آنان افتخار می‌نماید، در آثار خود، مخصوصاً در دیوان مثنوی، چنان

با قدرت و گسترش و اشراف سخن می‌گوید که گویی همه آن حقایق در یک محلی پایین قرار گرفته و مولوی از بالا به آنها می‌نگرد.

خلاصه هیچ نیروی روانی مانند عرفان مثبت که دارنده آن، متکی به قدرت مطلقه الهی است، نمی‌تواند قدرت فوق تصور عرفان را به انسان بدهد. گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند عارف به آب تر نکند رخت و بخت خویش

عرفان اسلامی و سیاست

ما باید نخست این مطلب بدیهی را در نظر بیاوریم که یکی از آن کلماتی که در فرهنگ به معنای عام در تاریخ بشری، با داشتن ضروریترین و عالیترین و زیباترین معنی، یک چهره زشت و هولناک به خود گرفته است، همین کلمه «سیاست» است.

ما در طرح مباحث مربوط به «عرفان و سیاست» مسائل ذیل را مورد بررسی قرار خواهیم داد:
مسئله یکم:

قطعی است که عده‌ای از مردم با دیدن این عنوان (عرفان و سیاست) با شگفتی بسیار زیاد از خود و دیگران خواهند پرسید: عرفان و سیاست یعنی چه؟ چه ارتباطی ما بین این دو مفهوم وجود دارد؟ زیرا عرفان یک حالت روحی شخصی است و سیاست عبارت است از مدیریت و توجیه زندگی اجتماعی مردم. در پاسخ این عده از مردم چنین باید گفت: شما با شنیدن «دین و سیاست»، «اخلاق و سیاست»، «تکامل و سیاست»، «هنر و سیاست» و «فرهنگ و سیاست» نیز در شگفتی فرو می‌روید و می‌پرسید چه ارتباطی ما بین سیاست و حقایق مزبور وجود دارد؟ در صورتی که اگر بخواهیم انسان را با تمام ابعاد و استعدادهای مربوطش که مکمل همدیگرند، در نظر بگیریم، خواهیم دید همه حقایق مزبور، به اضافه حقایق دیگر مانند حقوق و قوانین، با پدیده سیاست که ذیلاً تعریف خواهیم کرد، در کمال ارتباط بوده و قابل تفکیک از یکدیگر نمی‌باشند. و با کمال صراحت و قاطعیت باید گفت: توقف بشر از پیشرفت، معلول متلاشی شدن وحدت شخصیت اوست و متلاشی شدن وحدت او معلول تفکیک حقایق مزبور (دین و سیاست و اخلاق و تکامل هنر و فرهنگ) از یکدیگر می‌باشد و بدان جهت که هر یک از آن حقایق ریشه عمیق در نهاد آدمی دارند، با خشکیدن هر یک از آنها یک استعداد ریشه‌دار در وجود آدمی از بین می‌رود. به همین جهت است که

متأسفانه، ما در طول تاریخ بسیار به ندرت با انسانهای کامل روبرو می‌شویم که توانسته باشند از همه نیروها و استعدادهای خود که مکمل یکدیگرند، برخوردار شده باشند.

این خسارت در زمینه حرکت تکاملی را یکی از انسان‌شناسان بزرگ با یک سادگی و زیبایی ادبی چنین توصیف کرده است: «اگر در صدد برآمدید که انسانهای کمال یافته هر قرن را با انگشتانتان بشمارید و دیدید که ده انگشتان تمام شده و هنوز مشغول شمردن هستید، بدانید که به اختلال باصره دچار شده‌اید!»

این یک اصل را با نظر به نتایج تفکیک حقایق مزبور منطقاً باید بپذیریم:

تفکیک حقایق مزبور که مجموعاً وحدت شخصیت رو به تکامل انسان را تحقق می‌بخشد، نه تنها به ضرر شخصیت آدمی است، بلکه هویت هر یک از آنها را نیز مختل می‌سازد. یعنی سیاست برای سیاست، به سیاست ماکیاوولی تحول می‌یابد. در این هنگام است که قربانی کردن همه حقایق و ارزشها به عنوان وسیله در راه رسیدن سیاستمدار به هدف منظور خود که اولاً قدرت است و سپس مطالب سیاسی، یک پدیده عادی می‌باشد. هنر برای هنر، نه هنر برای «حیات معقول» انسان، منتهی به ضد هنر برای ضد هنر می‌گردد، چنان که در طرز تفکر هنری دادانیسم به وجود آمد. فرهنگ برای فرهنگ، نه فرهنگ برای «حیات معقول انسان»، به یک عده پدیده‌های رسوبی و بی‌منطق مانند اخلاق تابو منتهی می‌گردد. همچنین حقوق برای حقوق، نه حقوق برای «حیات معقول انسان»، منجر به زنجیر سنگین بر دست و پای مردم و تار عنکبوت برای لویاتانها (نیرومندان) می‌گردد. ولی بدان جهت که دین و عرفان و اخلاق الهی والا، ذاتاً تحول تکاملی انسانها را به عهده دارند، لذا هرگز مبدل بر ضد خود یا منجر به نقض غرض اصلی نمی‌شوند.

مسئله دوم: تعریف عرفان و تعریف سیاست

عرفان اسلامی عبارت است از گسترش و اشراف نورانی «من انسانی» بر جهان هستی به جهت قرار گرفتن «من» در جاذبه کمال مطلق که به لقاءالله منتهی می‌گردد. سیاست انسانی عبارت است از مدیریت و توجیه مردم جامعه به سوی عالیترین هدفهای مادی و معنوی آنان، هم در قلمرو فردی و هم در قلمرو حیات اجتماعی. با همین تعریف برای سیاست است که می‌گوییم: یکی از

عبادات بزرگ انسانها فعالیت سیاسی است زیرا بدون توجیه و تنظیم حیات ضروری انسانها، هیچ کس توفیق عمل به عبادات و اخلاق و برخورداری از فرهنگ سالم را نمی‌تواند به دست بیاورد. (اگر معنای عرفان آن است که در تعریف فوق ملاحظه کردیم، بهره‌برداری از تخیلات و بارقه‌های زودگذر موجب به وجود آمدن شخصیت مجازی گشته و بر روی همه تکالیف و قوانین انسان خط بطلان می‌کشد.)

سیاست با تعریفی که برای آن مطرح شد، ارتباطی وسیع‌تر از تعلیم و تربیت و ارشاد عرفانی با عرفان دارد، زیرا معلم و مربی و مرشد عرفانی تنها با بُعد و استعداد عرفان‌پذیری آدمی سروکار دارند، در صورتی که سیاست با تعریفی که متذکر شدیم، به فعلیت رسانیدن همه ابعاد و استعدادهای مردم را در هر دو قلمرو فردی و حیات اجتماعی به عهده می‌گیرد. یعنی این مدیریت و توجیه صحیح عقلانی و الهی جامعه است که زمینه‌ساز بروز شخصیت‌هایی مانند اویس قرنی، سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مالک‌اشتر می‌گردد که در دوران سیاست پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در تاریخ بشری به ظهور رسیدند.

مسئله سوم:

با نظر به تعریف ساختگی عرفان و تعریف مسخ شده سیاست است که نه تنها این دو از یکدیگر جدا می‌شوند، بلکه سیاست به معنای معمولی آن می‌تواند چنین عرفانی را، مانند همه فعالیتها و شئون بشری، برای تحقق بخشیدن به خواسته‌های خود استخدام نماید. عرفان مکتب اسلامی با نظر به ماهیتی که دارد نمی‌تواند آلت دست سیاستهای ماکیاوولی که هر حقیقتی به عنوان وسیله نیل به هدفهای سیاستمدار تلقی می‌شود، قرار بگیرد.^۶ سیاست به معنای معمولی آن که با اصطلاح معروف «ماکیاوولی» مشخص می‌گردد نه عرفان مجازی و منفی و تخیلی می‌شناسد و نه عرفان حقیقی و دین و اخلاق. سیاست ماکیاوولی، تنها اراده و هدف‌گیری سیاستمدار و حوادث و جریان‌هایی موجود قابل بهره‌برداری برای سیاست وی را به رسمیت می‌شناسد. بقیه حقایق مانند عرفان، فرهنگ، دین، اخلاق، حیثیت و شرافت انسانی و حیات معقول، اگر در برابر فعالیت سیاستمدار ماکیاوولی به کلی محو و نابود نشده باشند، حداقل باید مانند تماشاگران بی‌طرف کنار بایستند و مزاحم کار سیاستمدار نشوند. در این مبحث حساس باید دقت شود که مردود

شناختن «هدف وسیله را توجیه می‌کند» به وسیله دین و اخلاق و حکما و همه انسانهای وارسته به‌طور مطلق نیست، بلکه باید برای قربانی کردن یک حقیقت در برابر هدف عظمت هدف در حدی باشد که به اضافه جبران نابودی وسیله و ارزش آن، خود ضرورتی را برطرف سازد. منشأ این حکم از قاعده مزاحم (رویاری قرار گرفتن مهم یا اهم) که حتماً آنچه که دارای اهمیت بیشتر است بر آنچه که دارای اهمیت کمتر است باید مقدم شود. مثال معروف این قانون چنین است: شخصی در یک استخر در حال غرق شدن است شما اگر بخواهید او را نجات بدهید باید از ملک کسی عبور کنید که او رضایت به گذاشتن از آن ملک ندارد. چون نجات دادن جان یک انسان بسیار با اهمیت‌تر از ارتکاب خلاف رضایت یک مالک درباره گذاشتن از ملک اوست، لذا حکم ممنوعیت عبور از آن زمین در برابر اهمیت حکم نجات دادن زندگی یک انسان مرتفع می‌گردد.

عرفان اسلامی و جامعه

برای مفهوم جامعه تعاریف متنوعی آورده شده است. شاید بتوان گفت انواع تعاریفی که برای جامعه مطرح شده است، بالغ بر دهها تعریف می‌شود. آنچه که در این مورد می‌توان گفت این است که جامعه یک حقیقت معین و مشخص با کمیت و کیفیت محدود نیست که آن را بتوان به عنوان یک تعریف تام و کامل برای جامعه در نظر گرفت. غالباً ملاک تعریف جامعه‌شناسان برای جامعه آن عامل در نظر گرفته می‌شود که از نظر آنان بیش از عوامل دیگر، افراد و گروه‌هایی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. مانند یک فرهنگ یا نژاد یا عقاید یا حقوق و سیاست و تا حدودی محیط که آنان را با یکدیگر متصل می‌سازد. و بدان جهت که هدف ما در این مبحث بررسی امکان به وجود آمدن یک جامعه عرفانی است نه طرح مسائل عمومی و خصوصی مربوط به جامعه، لذا می‌پردازیم به بیان امکان تحقق یک جامعه عرفانی و در اینجا کاری بنا علم‌الاجتماع و جامعه‌شناسی و انواع آنها نداریم.

بحث ما (عرفان و جامعه) بر این مبنا مطرح می‌شود که عده‌ای از انسانها که به وسیله هر عامل که تصور شود به یکدیگر پیوسته و مجموعه متشکلی را به وجود آورده، در برابر دیگر مجموعه‌های متشکل دنیا برای خود با هویت فرهنگی، نژادی، عقیدتی، سیاسی، حقوقی و غیر ذلک زندگی می‌کنند، می‌توانند از عرفان مکتب اسلامی برخوردار گردند. برای اثبات این مدعا دلایل ذیل را

می‌توان در نظر گرفت:

دلیل اول: اتفاق نظر همه پیامبران الهی در همه دوران بر اینکه مردم جوامع می‌توانند از آن «حیات معقول» که آنان را به جاذبه کمال متصل سازد، برخوردار گردند. اینکه مسیر عرفان باید با اختیار سپری شود لذا هرگز همه افراد یک جامعه موفق به حیات عرفانی نمی‌شوند، دلیل آن نیست که انسانها در زندگی اجتماعی نمی‌توانند از عرفان بهره‌مند شوند، زیرا همین عدم شمول در همه نظامهای فرهنگی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی و قانونی دنیا نیز وجود دارد. یعنی نمی‌توان در دنیا، چه در گذشته و چه در حال حاضر، جامعه‌ای را پیدا کرد که اصول ضروری و شایسته حقایق فوق که قطعاً برای زندگی مادی و معنوی جامعه ضرورت دارند، مورد اتفاق نظر و عمل همه افراد باشند، و با این حال، هر یک از جوامع بشری با طرح قانونی و تطبیق عمل اکثر افراد بر آنها حرکت می‌کنند. همان گونه که می‌دانیم، مخاطب انبیاء تنها انسانها به مثابه افراد نبوده‌اند، بلکه چنان که در قرآن می‌بینیم: قوم، امت، ناس و امثال این کلمات که معانی جمعی دارند، مخاطب قرار گرفته‌اند.

دلیل دوم: اشتیاق جدی همه حکما و صاحب‌نظران آگاه و خردمند برای تحقیق و پیاده کردن مدینه فاضله که مردم بتوانند تا آنجا که ممکن است با همه استعدادهای عالی که دارند زندگی کنند و برای خود تاریخ انسانی داشته باشند.

دلیل سوم: اشتیاق جدی همه افراد عاقل جامعه برای زندگی جمعی که همه آنان خود را همانند اعضای یک پیکر و در مسیر کمال همانند شتون و پدیده‌های یک «من» بدانند، در آن موقع خواهند فهمید که: بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان روح انسانی کنفس واحده است روح حیوانی سفال جامده است چون که حق دیش علیهم نوره مفترق هرگز نگرود نوساو مفترق شد آفتاب جاتها در درون روزن ابدانها چون نظر بر قرص داری خویکیست آن که شد منحجوب ابدان در شکست

بدیهی است که چنین آرمان اعلای عرفانی با خودخواهی خودکامگان و لذت‌یابی لذت‌پرستان سازگار نیست. از این جهت است که این آرمان به عنوان یک

آرزوی جدی و اشتیاق سوزان در دل‌های پاکان اولاد آدم می‌ماند تا آنگاه که بشریت از خودگردانی [که به سرگردانی رسیده است] و از تکیه به مدیریت بی‌اساس خود در همه شئون مادی و معنوی ناامید گردد و پیروی از انگیزگی خطری و عقلی سالم را از ته دل بپذیرد. باقی می‌ماند تا آنگاه که بشریت از خودگردانی و تکیه به مدیریت خود در همه شئون مادی و معنوی ناامید گردد و پیروی از یک عامل الهی را در یک دولت جهانی از جان و دل بپذیرد. آیا در یک جامعه فاسد و یا در یک جامعه بی‌خبر از عرفان می‌توان از نعمت عظمای عرفان برخوردار گشت؟ کسانی که فرد را در جامعه پیرو محض می‌دانند و همچون دیگر معتقدان افراطی به اصالت اجتماع در ساختن انسانها، هویت فرد را ساخته جامعه می‌دانند و او را چنان تحت تأثیر عوامل اجتماع می‌پندارند که قدرت هرگونه انتخاب و تعیین مسیر زندگی را از فرد سلب می‌کنند، بدیهی است که در مقابل این گونه مسائل قیافه منفی به خود می‌گیرند و می‌گویند: محال است که فرد بتواند در برابر جامعه هویتی با مختصات و گزینشهای فردی داشته باشد.

به نظر می‌رسد این گونه نظریات که گاهی هم شخصیت‌های مشهور از آن دفاع می‌کنند، جنبه دستوری آن بیش از جنبه حکایت از واقعیت می‌باشد. یعنی اینان، چه بخواهند چه نخواهند، با نظری که ابراز می‌کنند در حقیقت می‌خواهند بگویند: هر فردی از جامعه باید چنین باشد! به هر حال، آدمی هویت خاص خود را دارد و او مانند نهالی است که به وسیله پدر و مادر کاشته می‌شود و جامعه مانند باغبان آن را آبیاری می‌نماید و همچنین دیگر فعالیت‌های رویدن و به ثمر رسیدن را با دفع آفات و ایجاد شرایط بقای آن نهال انجام می‌دهد. ولی باغبان قدرت ندارد از نهال آلبالو، خربزه در آورد و از بوته هندوانه، بلبل یا طوطی محصول بردارد. دو دلیل را برای اثبات این مدعا باید در نظر بگیریم:

دلیل اول: انسان با هویت فردی خود لذاذ را می‌چشد و آرام را متحمل می‌شود، اگر چه عوامل و شرایط آن را جامعه آماده می‌کند. انسان همان‌گونه که تنها می‌آید، تنها می‌رود. اکتشافات و ابتکارات و شهودهای معرفت‌بخش و دریافتهای والای ایمان و عرفان و عشق الهی و غیرذلک همه و همه مربوط به هویت فردی اوست اگر چه جامعه در ایجاد کمیت و کیفیت شرایط و عوامل آنها نقش مهمی به عهده دارد.

دلیل دوم: همه تواریخ شهادت می‌دهند که هویت

فردی انسان در محیطها و جوامع نامناسب چه اصالتها و استقلالهایی از خود نشان داده است؛ این مدعا از دو طریق کاملاً روشن اثبات می‌شود:

طریق اول: هر روز انقلابهای مذهبی، سیاسی، اخلاقی، حتی صنعتی همواره به وسیله افرادی شروع شده است که به اصطلاح بر خلاف مسیر جامعه حرکت کرده‌اند. و این انقلابها که به وسیله افراد به وجود آمده است، اگر چه در مقابل زندگی آرام مردم اندک است، ولی استثنایی نبوده و تاریخ شاهد هزارها انقلاب کوچک و بزرگ با کیفیتهای مختلف به وسیله افراد بوده است.

طریق دوم: کثرت بسیار چشمگیر علما، فقها و عرفا در دورانها و جوامع نامناسب، چنان که در جوامعی که آل امیه و بنی عباس و بعدها مغول و غیرهم حکومت می‌کردند، چه انسانهای وارسته‌ای با همه امتیازات انسانی زندگی می‌کردند.

چهار مسجد دارد: ۱. مسجد معمولی که جایگاه عبادت مستقیم خداوند است. ۲. کشتگاهها و مزارع که جایگاههای آماده کردن روزی مردم برای معاش است. ۳. کارگاههای صنعتی که محصولاتش عوامل رفاه و آسایش مردم است. ۴. همه مراکز علمی از دبستان گرفته تا مراکز فوق دانشگاهی.

۳- مفهوم این مطلب را یکی از متفکران بزرگ چنین گفته است: «بشر به جای اینکه عدالت را قدرت، و انسان عادل را قدرتمند بداند، به جهت ناتوانی قدرت را عدالت و قدرتمند را عادل تلقی کرده است.»

۴- سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲ ص ۵۴۰

۵- الاشارات والتنبیها، حسین بن عبدالله بن سینا، شرح اشاره ۱۵، ص ۳۸۹.

۶- پس از آنکه ماکیاولی اخلاق و مذهب را، تا آنجا که مزاحم کار سیاستمدار نباشد، تصدیق می‌کند، می‌گوید: «مفهوم این بیان آن نیست که زمامدار باید معتقد به مذهب و عادات و اخلاق رعایا بوده باشد و تقویهای ایشان را به کار بندد و بدان عمل نماید، ماکیاولی هر نوع وسایل را اعم از جزیی یا کلی که در سیاست بکار رود، نیرو می‌شمارد.» (فلسفه سیاسی، بهاءالدین بازارگاد، ج ۲ ص ۲۳۹)...

«چنان که مقیاس اخلاق دوگانه ماکیاولی را که به ماکیاولیسیم معروف است (یعنی اینکه برای زمامدار و برای مردم در آن واحد دو مقیاس متضاد اخلاقی قائل شده و اخلاق در نظر وی به دو دسته متضاد تقسیم می‌شود و اخلاقی که رعایت آن برای مردم لازم است، به عقیده وی برای زمامدار لازم نیست). از نظر استدلال فوق تحلیل کنیم، مطلب روشن می‌شود... صراحت لهجه‌ای که ماکیاولی در بیان این نتیجه و قبول آن در کتاب زمامدار بکار برده است، موجب شهرت کتاب مزبور به بدی و گمراهی و واجد بودن روح شیطنی گردید، در حالی که کتاب مقاولات وی نیز آگی در مندرجات آن دقت شود، کمتر از کتاب زمامدار نیست و حاوی همان مسائل است. ماکیاولی با کمال صراحت اجازه ظلم و ستمگری و عذر و خیانت و قتل و جنایت را به زمامدار داده و بکار بردن کلیه وسایل شیطنی را برای تیل به قدرت و حفظ و ازدیاد آن مجاز می‌شمارد. مشروط بر اینکه با کمال مهارت و زبردستی و زیرکی و به قدر لزوم سزای مخفی و دور از انظار خلق انجام شود تا موجب عکس‌العملی به ضرر زمامدار نگردد.» (ص ۴۴۵ و ۴۴۶) «به عقیده وی زمامدار که خالق دولت است نه تنها خارج از حوزه قانون و حقوق قرار گرفته، بلکه چنانچه قانون اخلاقیات را وضع و مقرر دارد، خودش خارج از آن حوزه اخلاقیات قرار می‌گیرد. برای قضاوت اعمال زمامدار معیار و سطح سنجشی (استانداردی) وجود ندارد، به جز موفقیت وی در انجام مصالح سیاسی به منظور ازدیاد قدرت و ادامه قدرت دولتش.» (ص ۴۴۵) این طرز تفکر بر ضد همه اصول انسانیت است اعم از دین، اخلاق و فرهنگ، و همه طرفداران اصول مزبور باید با این طرز تفکر مخالفت نموده و از شیوع آن جلوگیری کنند.

پانویسها:

۱- هر مکتب فلسفی و عرفانی که سه قضیه ذیل را انکار کند یا مورد تردید قرار بدهد، نباید در قلمرو عرفان نظری ابراز کند. این سه قضیه عبارتند از: ۱. جهان واقعیت دارد و ساخت ذهن انسان نیست، یعنی عرفان اسلامی ابده آلیسم نیست و رئالیسم است. ۲. جهان برای انسان غیر از جهان برای خداست. جهان در رابطه با انسان از دیدگاه امتداد (گسترش) حرکت، کژون و فساد و زمان دارای تأثیر است و در رابطه با خدا، هیچ یک از مختصات مزبور تأثیری ندارد. ۳. ملاک معرفت درباره جهان هستی «نه از نظر واقعیت جهان برای خود» انسان است. ۲- برای همین معنی است که صریحاً می‌گوییم: دین جاودانی اسلام